

# یگانگی،

# یا گوناگونی

# فرهنگ

عباس خسروی



«فرزندم! گرچه من هم اندازه  
کسانی که پیش از من بوده‌اند  
نزیسته‌ام، اما در کارها و  
روزهاشان نگریسته‌ام و در  
سرگذشت آنها اندیشیده. و در  
یادگارها و ماندگاران شان  
گردیده‌ام و دیده‌ام، تا چون یکی  
از آنان گردیده‌ام. بلکه، با  
آگاهی‌ای که از کارهاشان به  
دست آورده‌ام، گویی چنان است  
که با نخستین تا پسینشان  
زیسته‌ام. آن گاه، از آنچه دیدم،  
روشن و آشکار را از تار و مبهم و

تاریخ، یکسره مغاک ناامیدها و  
وحشتها نیست، مدینه‌ای است ملکوتی.  
کشور پهناور اندیشه‌هاست و سرزمین  
هزاران دانشمند، هنرمند، شاعر،  
عاشق، فیلسوف، موسیقیدان،  
سیاستمدار، روحانی و نوآور، که  
همگان در آن زنده‌اند و هنوز سخن  
می‌گویند و درس می‌دهند و نقش  
می‌آفرینند و نغمه می‌سرایند.  
«نیک بخت کسی که پیش از مرگ،  
هر اندازه که بتواند، از یادگارهای  
جاودان تمدن توشه بگیرد و آن  
را به فرزندان خویش برساند.»<sup>۱</sup>

سودمند را از زیانبار باز شناختم  
و برای تو از هر چیز فشرده آن را  
جدا ساختم و نیکویی آن را  
برایت جست و جو کردم، و آن  
را که شناخته نبود از دسترس تو  
به دور انداختم.

... خبرهای پیشینیان را بر دلت  
عرضه دار، و آنچه را به آنان که  
پیش از تو بودند رسید، به یادش  
آر، و در سرزمین و فرهنگ و  
تمدن آنها، به گردش پرداز و  
بنگر که چه کردند و از کجا به  
کجا شدند و کجا بار انداختند و  
کجا فرود آمدند...»<sup>۲</sup>

کارهای پژوهشی درباره شناخت  
فرهنگها و فرهنگ شناسی به پیروی از  
دو دانش: قوم (= مردم) شناسی و جامعه  
شناسی، از سده هیجده میلادی، در پی  
کشورگشایی اروپاییان و پدیداری  
استعمار در کشورهای استعمار شده،  
آغاز شد. اما پدیداری فرهنگهای  
گوناگون، ریشه در آغاز آفرینش آدم  
دارد. آن گاه که برای کشاورزی ابزاری  
ساخت، تا به بهره برداری از طبیعت و

دگرگون ساختن آن پردازد، بذر فرهنگ  
و تمدن را در کشتزار جان آدمی افشاند.  
کتابهای مقدس (آسمانی یا غیر  
آسمانی) از نخستین آثاری بشمارند که  
فرهنگ و فرهنگ آفرینی را برای انسان به  
ارمغان آورده اند، همانند: گاتاها در  
ایران باستان، تورات و انجیل در سرزمین  
شام، اوپانیشادها و بهاگودگیتا در  
هندوستان، واثود جنیگ در چین و قرآن  
در سرزمینهای مسلمانان و ...

کتابهای مقدس، گرچه به باور پیروان  
و گروندگان آنها، ریشه در آسمانها و  
ژرفای جان دارد؛ اما هر آسمانی زمین  
می خواهد تا در آن، تناوری یابد و کالبد  
پذیرد:

«خداوند هر پیامبری که به سوی  
مردمی فرستاد به زبان همان مردم  
بود.»<sup>۳</sup>

شرط نخست درك و فهم رو به رو  
داشتن، زبان یگانه است. بدون همزبانی  
پیوند و بستگی، ممکن نیست. زبان هر  
قوم و ساختار واژگان و جمله های آن،  
آینه و درخششگاه فرهنگ آن قوم است.  
گوناگونی زبانها، نشانه فرهنگهای

گوناگون است، زبان هر قومی جلوه گاه  
و نمایان گر فرهنگ آن قوم است. و در  
بسیاری و گوناگونی زبانها، نشانه هایی  
بر هستی خداوندگار زبان و فرهنگ  
است.<sup>۴</sup>

با نگاهی پدیده شناختی، فرآورده ها  
و نموده های فرهنگی گوناگون است،  
زبان یکی از آن نموده ها است که نمودگار  
فرهنگ آورنده و حامل آن زبان نیز  
هست. فرآورده های فرهنگی در یک  
شمار «اسطوره، دین، علم، هنر،  
تاریخ و زبان»<sup>۵</sup>، در شمار دیگر: «زبان،  
دین، اخلاق، حقوق، قدرت سیاسی  
فن و هنر و آموزش و پرورش...»، در  
شمار سوم «علم، فن و هنر، حکمت،  
دین اخلاق و حقوق» اند، که البته زبان  
گزارش گر شایسته و ویژه همه این  
جلوه ها و فرآورده های فرهنگی است.  
راه ورود به اندیشه و فرهنگ دیگر قومها  
و ملتها، پژوهش در زبانها گوناگون و  
زبان شناسی تطبیقی است که پرتو افشان  
گوناگونی فرهنگهاست.  
انسان، تنها آفریده ای است که با  
ویژگی فرهنگی، از دیگر گونه های

هستی جدا می گردد. در پژوهشهای  
دانشهای انسانی، مدار پژوهش،  
«فرهنگ» است، و جوهره فرهنگ هم،  
آن شالوده و ریشه با گوهر و استواری  
است که جلوه های فرهنگی بر مدار و  
بنیان آن جلوه گری می کنند و شکل  
می گیرند.

پس دور از حقیقت است اگر همانند  
پیشینیان بیاندیشیم که «جهان بر گرد ما  
می چرخد و ما محور جهانیم.» باید  
اندکی فروتنی پیشه سازیم و دیگران را  
نیز در «بازی فرهنگ» شرکت دهیم و  
بازدارنده های پیشرفت و اعتلای فرهنگی  
را از میان برداریم بر خوان گسترده  
فرهنگها بنشینیم، تا از گوناگونی  
فرآورده های فرهنگی بهره بریم و دیگران  
را نیز بهره مند سازیم. اگر دیگران را در  
این بازی شرکت ندادیم، دلیل بر نبودن  
آنان نیست، بلکه خود را از افزونیها و  
خجستگیهای آن فرهنگ بی بهره  
ساخته ایم، و هستند دیگرانی که او را به  
بازی خویش فراخوانند و از او بهره برند  
و به او بهره رسانند. سخن این نیست که  
دست از فرهنگ دیرینه و کهن خود شسته

و پذیرای فرهنگ بیگانه شویم، بلکه جان سخن آن که: سفارش امام علی (ع) را آویزه گوش جان کنیم و در فرهنگ و سرگذشت دیگران بیاندیشیم و با نیروی خرد خدادادی سره از ناسره باز شناسیم و در پذیرش فرهنگ دیگر قومها و ملتها، گزینشی بر خورد کنیم:

«از هر چیز بهترین آن را برگزیدم و نیکویی آن را برایت جست و جو کردم»

و از تمام بهره مندیهای آنان بهره ببریم، آنچنان که گویی یکی از آنان شده ایم و زندگی نخستین، تا پسین آنان را به تجربه بنشینیم. به گردش در سرزمین قومهای دور و نزدیک پردازیم و آثار «فرهنگ و تمدن» آنان، به دقت بنگریم، تا دریابیم، آنان را چه بهره ای است؟ علم علوم انسانی پس به حکم عقل و منطق، نباید سر در لاک خود فرو بریم و پيله ای برای نابودی خود بتنیم. باید به تلاش برخیزیم و کاری دیگر پیشه سازیم و روشی دیگر پیش گیریم. اگر به این آگاهی تاریخی برسیم که: همه خوبیها، نیکیها و زیباییها را ما

تنها نداریم، بلکه دیگران نیز از آنها بهره ای دارند، دیگر سخن از خودخواهی و خودمحوری فرهنگی و ملی نخواهد بود. لازمه و خواست انسان بودن، زیستن با همه انسانها با هر فرهنگ و ملیتی است. در واقع، بها دادن به دیگران و مقام شناسی و ارج نهی، نمایان گر بهای خویش و پاسداشت خود است. هر گونه برخورد و رفتار ناشایست با دیگران، بازتابی دارد همانند و بلکه با شدت بیش تر.

در قرآن رفتار نادرست با کسانی که غیر خدا را می پرستند، این گونه وصف شده است:

«آنانی را که جز خدا را می خوانند، دشنام و ناسزا مگویید، چرا که آنان از روی دشمنی و نادانی خدایتان را دشنام خواهند داد، این گونه کار و رفتار هر گروهی را برای آنان آراستیم.»<sup>۶</sup>

مایه گرفتاریها و دشواریهای گریبانگیر، دلبستگی به قالبهای کهن و نهادینه شده گذشته است. و همین است که سبب تنشهای فرهنگی و درگیری می شود.

قالب شکنی و ساختار شکنی با نگهداری درونمایه و مدار اصلی فرهنگی و ساختن قالبهای نو و روز آمد سازوار با زمینه ها و چگونگیهای روز و کار ساز، راه رهایی و دستیابی به اعتلای فرهنگی است.

از چشم انداز دینی - که شیوه تبلیغی و مبارزات انبیاء می باشد - نیز به راهکارهای این چنین دست می یابیم.

کار انبیاء در سراسر روزگار نبوت آنان، آیا چیزی جز قالب شکنی و بت شکنی و

بنیان ساختارها و قالبهای نوین است؟

مگر حضرت ابراهیم در برابر ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشید ستاینندگان چه کرد؟

آیا اصل «پرستش» را در هم شکست یا «قالب پرستش» را؟

مگر کار موسی در بارگاه فرعون، جز دگرگونی قالبهای نهادینه شده دربار فوعون و قوم او بود؟

«به نزد فرعون بروید، او سرکشی پیشه کرده، با او سخن نرم

بگویید، باشد که فرایاد آورد [عهد دیرینه را] و نرم گردد.»<sup>۷</sup>

اما، واکنش فرعون و فرعونیان،

چیزی جز چنگ زدن به فرهنگ پیشینیان نبود و شعار آنان برای برانگیزاندن احساسها و هیجانهای وطن خواهی، پای بندی به فرهنگ دیرینه بود، آن جا که ندا در دادند:

«این دو نفر جادو گرند، می خواهند شما را با جادو از سرزمین آبا و اجدادی شما بیرون رانده، آواره کنند و «فرهنگ پسندیده» شما را نابود سازند.»

آنچه فرعونیان در بند آن بودند،

گرفتاری آنان در قالبهای فرهنگی، ادبها، آیینهای پیشینیان بود. آنچه موسی

و هارون در پی آن بودند، دگرگونی و از هم گسستن ساختارهای پیشین و جایگزینی

قالبهای نو و کارآمد بود. فرعون، از پای بندی مردم به فرهنگ آباء و اجدادی

، به عنوان جنگ ابزار، علیه موسی و هارون بهره گرفت. با این حال و با تمام

تلاشها و تکاپوها، پیروزی فرهنگ نو موسی و هارون بود. هر پیامبری با یک

چنین فرایندی در روند مبارزاتی و نبوت خود، روبه رو بوده است، از آدم تا

خاتم، اما هر یک، سازوار با زمینه ها و

چگونگیهای سرزمین و روزگار و فرهنگ مردم خود، روشی ویژه پیشه کرده است. از دیدگاه انسان شناسی فلسفی نیز، نتیجه های همانند به دست می آید. جهان و جهانیان همیشه در دگرگونی هستند، دگرگونی ذاتی و عرضی. انسان و شخصیت او نیز از این دگرگونی بی بهره نیست. فرآورده های انسانی (فرآورده های فرهنگی) نیز دگرگون می شوند. در هر دوره ای از زندگی با توجه به دگرشدن ذاتیات، فرآورده های آن نیز دگر می شود، و هر زمانه ای، زمینه ها، نیازها و خواسته های ویژه خود را دارد. اگر انسانهایی خود را با این زمینه ها و نیاز هماهنگ نکنند، راهی جز نیستی در انتظارشان نیست.

دگرگونیهایی از سده شانزده میلادی تا کنون در جهان رخ داده و چهره فرهنگ را نیز دگر ساخته است و از مسأله ای سخن به میان آمده با این عنوان: «گسست تداوم فرهنگی» یا «تداوم گسست فرهنگی»؟

به این معنی که آیا تا کنون یک گونه

فرهنگ دوام داشته، اما امروزه انسانها از آن فرهنگ یگانه بریده و گسسته اند؟ یا این که انسانها در هر برهه ای و دوره ای فرهنگ ویژه آن را داشته اند، یعنی انسانها تا کنون فرهنگ را تجربه کرده و امروزه نیز فرهنگ نوین را تجربه می کنند؟

هر پاسخی که به این پرسش بدهیم، به مسأله دیگری به نام «اسکیزوفرنی (=شیزوفرنی) فرهنگی» دامن می زند، «بیماری چند فرهنگی»؛ چرا که جامعه های انسانی این روزگار، از گروه های گوناگون و فراوان ساخته شده و هر گروهی فرهنگ ویژه خود را دارد (دسته ها و گروه های گوناگون مردم، و حزبهای سیاسی - اجتماعی).

گذر از فرهنگ یک گروه، دسته و حزب به فرهنگ گروه، دسته و حزب دیگر، افراد را با مسأله «هویت فرهنگی» و در فرجام «بحران هویت» روبه رو می سازد.

حال اگر فرهنگ یک جامعه، به فرهنگ جامعه دیگر راه یابد و سایه افکند مسأله «هویت فرهنگی» و «بحران هویت» بسیار جدی تر پیش می آید. دل



هیچ فرهنگی امروز به تنهایی توانایی پاسخ گویی به نیازهای  
مبرم مردم را ندارد. پیدا شدن پرسشها و نیازهای نو انسان  
عصر انفجار اطلاعات از عهده ' یک فرهنگ بر نمی آید. و البته  
این کاستی بر آن فرهنگ نیست؛ چرا که راز پویایی فرهنگها در  
همین چالشها و تنشهای نو است، از این روی، فرهنگها بر اثر درآمیختن و داد و ستد  
با یکدیگر، نه تنها هویت خود را پاس داشته، بلکه توانسته اند از جلوه های دیگر  
فرهنگها نیز، بهره مند شوند.

در گرو فرهنگ بیگانه داشتن و پای در  
زمین فرهنگ خود فرو رفته یا بر عکس،  
ناسازگاریها و تنشهای شخصیتی،  
فردی و گروهی را سبب می شود.

### تعریف و فرهنگ

مشکل جامعه های انسانی روزگار نو  
همین است. رها کردن فرهنگ نهادینه و  
ستی و چنگ زدن به فرهنگ نو در حال  
دگرگونی، یا بر عکس؟ یا چیزی دیگر.  
ناسازگاری «سنت، مدرنیته و پست  
مدرن».  
با درس گرفتن از امام علی (ع) در  
برخورد با فرهنگ، در داد و ستد  
فرهنگها - که ایرانیان برترین الگوی این  
رفتار در طول تاریخ بوده اند - میدان دار

باشیم، و با نگهداری اصل و جانمایه ها،  
قالبهای نو را به کار بندیم و در این بازی  
و مسابقه شرکت کنیم.

دلت دار زنده به فرهنگ و هوش  
به بد در جهان تا توانی مکوش  
ز فرهنگ وز دانش آموختن  
سزد گر دلت یابد افروختن  
گهر بی هنر زار و خوارست و سست  
به فرهنگ باشد روان تندرست  
که فرهنگ آرایش جان بود  
ز گوهر سخن گفتن آسان بود.

فردوسی

واژه فرهنگ (colere, cultura,) در همه زبانها، به یک معناست و آن همانا، پرورش و رشد و نمو همه جانبه، در زمینه کشاورزی، یا پرورش استعداد های انسانی است. مسکن گزیدن (تمدن و شهرنشینی) کشت، حراست و پرستش، از مقوله فرهنگ بشمارند.

در آغاز، مظهر قنات را (جایی که آب کاریز از زیر خاک سر بر می آورد بر روی زمین جاری می شود) فرهنگ می گفتند. این خود نشانه رشد و نمو و توسعه و پیشرفت است. این نکته گرایش به رشد طبیعی را نشان می دهد. اما از سده شانزده میلادی، رشد طبیعی گسترش یافت و در توسعه انسانی به کار رفت.<sup>۸</sup> فرهنگ، فراگرد عام رشد فکری و معنوی و زیبایی شناسانه را می نمایاند. این جا همان معنای ویژه آموزش و پرورش (education) را می دهد. در جامعه شناسی فرهنگ، این جنبه در نظر است.

در جامعه شناسی عمومی، فرهنگ، شناساننده روش زندگی و قوم ویژه است.

و در فلسفه فرهنگ، وصف آثار و تجربه های فکری، بویژه کارهای هنری پویاست. فرهنگ یک چهره ندارد، نظامی است در هم تنیده و بر ساخته تاریخ، سیاست، زبان، روان شناسی، فلسفه و ...

پژوهش گران فرهنگ، از دیدگاه های گوناگون به آن پرداخته اند که می توان پاره ای از آنها را این گونه برشمرد.

۱. توصیفی (تایلور).
۲. تاریخی.
۳. هنجارها.
۴. روانی.
۵. ساختها و الگوها.
۶. ژنتیکی.
۷. رویکردی فراگیر و چند جانبه.<sup>۹</sup> از این روی، به هنگام تعریف فرهنگ باید زوایای چند را در نظر داشت:
- الف. راه و رسمهای زندگی مردمان.
- ب. میراث اجتماعی که فرد از گروه (جامعه) می گیرد.
- ج. رفتار آموخته شده.
- د. ساز و کار سامان دهی هنجاری رفتارها.



ه. مجموعه شیوه‌هایی که برای هماهنگی با دیگر افراد (جامعه) یا محیط خارجی به کار گرفته می‌شود.<sup>۱۰</sup>

بهترین وجه جدایی و فرق انسان از دیگر آفریدگان و پدیدگان، صفت «فرهنگی بودن» اوست. انسان آفریده‌ای است فرهنگی، فرهنگ آفرین و اثرپذیر از فرهنگ.

آن گاه که انسان دست به آفرینش فرهنگ و کارهای فرهنگی می‌زند، در حقیقت، در برابر طبیعت قد علم کرده و چیرگی خود را بر طبیعت می‌نماید.

تمام جلوه‌ها و فرآورده‌های فرهنگی به گونه‌ای در برابر طبیعت قرار دارند. این جاست که بزرگ‌ترین مخالفان «فرهنگ» در چین، کنفوسیوس و

لائوتزه و در غرب، روسو، سربرآورده و هر گونه تلاش فرهنگی را ناسازگاری در برابر جریان طبیعی امور دانسته و آن را مایه واپس‌گرایی نوع بشر به شمار آورده و دوران طلایی زندگی انسان را در آغاز آفرینش دانسته، آینده‌اش را تیره و تار انگاشته‌اند، و بر این باورند که انسان به دست خویش اسباب نابودی

خود را با فرهنگ‌سازی فراهم می‌کند.

بر خلاف جانداران و جانوران،

انسان از منظومه طبیعت خارج می‌شود.

جانداران در پیوند با طبیعت، به طور

معمول روشها و راهبردهای روشن و

ثابتی دارند، ولی انسان از روشها و

راهبردهای گوناگون بهره می‌گیرد. این

راه‌حل‌های گوناگون، گونه‌گون فرهنگها

را به دنبال دارند. راز بسیاری فرهنگها

(دست کم خورده فرهنگها) همین است،

گرچه جوهر فرهنگ، اندیشه‌ها،

باورها، ارزشها، گرایشها و باورهای

دینی و معنویت است. عمل انسان ناشی

از انگاره‌هایی است که به گونه نمادین

چگونگی موجود را معنی می‌کند و بر

اساس معناهای سامان یافته‌اش، رفتار

می‌کند، نه بر اساس معیارهای طبیعی و

از پیش‌گزین شده.

یکی از فرآورده‌های انسانی، جامعه

است و فرهنگ در جامعه رخ می‌نماید.

از این روی، فرهنگ ویژگی تمام

فرآورده‌های اجتماعی را، همانند:

گسترش، جابه‌جایی و واگذاری به

دیگران را دارد و خود نیز در خور

دگرگونی و افزونی است. هر جامعه ای فرهنگ ویژه خود را دارد؛ چرا که جامعه ها، با اثرپذیری و بهره گیری از زمینه های طبیعی جغرافی و تاریخی، به گونه های گوناگون سیر می کنند، فرهنگها نیز، جورا جور خواهند بود. پدید آمدن فرهنگ، با جلوه گیری عقل و به کارگیری آن همزمان بوده است و سرچشمه فرهنگ در شایستگی انسان در به کمال رسانی خویش است. پایه ها و مرحله های آدمی از طبیعت به فرهنگ، با سه فراگرد همراه است. الف. گذار از حیوانیت به انسانیت. ب. گذار از مهرورزی به خردورزی. ج. گذار از طبیعت به فرهنگ. ۱۱. واژه دیگری که همراه فرهنگ می آید «تمدن» است. این واژه ریشه در شهر و شهرنشینی و شهروندی دارد. نشان از یک پیشرفت عالی در انسان است که همانا پدید آوردن شهر باشد. (civilization) از فرهنگ و تمدن، پژوهش گران تعبیرهای گوناگونی کرده اند، شماری آن دو را یکی دانسته اند. شماری

فرهنگ را فراگیر در نظر گرفته و گروهی، به تعبیر ارسطویی، تمدن را ماده فرهنگ و فرهنگ را صورت تمدن می دانند. می توان گفت، اگر فرهنگ نهادینه گردد و راه یابد، تمدن شکل می گیرد و اگر در حال پویایی و بالندگی و دگرگونی باشد، که نشانه زنده بودن است، فرهنگ است. اما این دو، بستگی و پیوند دو سویه دارند، تمدن، زمینه رشد و نمو فرهنگ را فراهم می کند و فرهنگ به تمدن توان و پویایی و سرزندگی و شادابی و حیات می بخشد. در شکل گیری و پیدایش فرهنگها، سببها و انگیزه های بسیار دست اندر کارند از جمله:

۱. زمین شناختی.
۲. شرایط اقلیمی و جغرافیایی.
۳. چگونگیها و رویدادهای اقتصادی.
۴. عاملها و سببهای روانی-روحي.
۵. ساختار و سامان سیاسی.
۶. قانون اخلاقی.
۷. وسایل تربیتی. ۱۲.

از نگاهی دیگر، این عاملها و سببها را می توان این گونه یاد کرد:

۱. سنتها و باورها.
۲. ساختار و سامان ارزشی.
۳. حقوق بنیادی انسانها.
۴. چگونگی زندگی. (ادبها، رسمها، شعایر و مناسک عبادی).<sup>۱۳</sup>

### نظام فرهنگی (culturesystem)

تعریف فرهنگ، بحث از ساختار و سامان فرهنگی را پیش می‌کشد؛ چرا که فرهنگ از اجزای گوناگون و بسیار شکل می‌گیرد. بخشی از باورها و معناهای مشترک که مبنای عمل کسان در یک گروه یا جامعه قرار می‌گیرد و اجبار اجتماعی از آن پشتیبانی می‌کند را ساختار و سامان فرهنگی گویند. به دیگر سخن، فرهنگ ساختار و آیینی است سازمان یافته و همبسته از پاره‌های غیر مادی و مادی. جزءها و پاره‌های غیر مادی فرهنگ، دربرگیرنده ارزشها، نمادها، هنجارها، باورها، ادبها، رسمها، دانشها و هنرهاست. پاره‌ها و اجزای مادی آن، در برگیرنده کالاهای مصرفی، ابزارها و میراثهای فرهنگی مشترک بین اعضای

یک گروه، اجتماع یا جامعه که از راه یادگیری از نسلی به نسل دیگر راه می‌یابد.<sup>۱۴</sup> بر این اساس، شناخت فرهنگ به یک پژوهش میان رشته‌ای نیاز دارد، با استفاده از دانسته‌های روان‌شناسی، سیاست، جامعه‌شناسی، تاریخ، باستان‌شناسی، زیبایی‌شناسی و فلسفه.

### گوناگونی و بسیاری فرهنگها

انسان را آفریده‌ای فرهنگی و فرهنگ آفرین و اثرپذیر از فرهنگ دانستیم، که در این کار، جلوه آفرینندگی حضرت حق، جل جلاله، است. نباید این پندار پدید آید که فرهنگ آفریده انسان، بایستی یگانه باشد؛ چرا که آفرینش فرهنگ نمودگار کار انسان است و پاسخی است از سوی آدمی در برابر طبیعت. و سببهای شکل دهنده و سازنده فرهنگ، با توجه به محیط جغرافیایی و سرگذشت تاریخی انسان و انگیزه‌ها و سببهای ژنتیکی و تربیت اجتماعی و فردی، رنگها و صورتهای گوناگون می‌گیرند و انسان، جلوه اسم «صورت‌گری» خدا

واقع می شود. عمل انسان، همانند منشوری است، گرچه نور واحد فرهنگ بر آن می تابد، اما از دیگر سو به رنگهای گوناگون تجزیه می شود.

یکی از رویکردهای فرهنگ پژوهی، تأکید بر نقش الگوهای فرهنگی است. شناخت یک فرهنگ، از راه بررسی الگوهای گوناگون فرهنگی و مقایسه آن با الگوهای دیگر، ممکن است.<sup>۱۵</sup>

الگوهای رفتاری انسان (فرهنگها) سخت ناسان و گونه گونند. گرچه از نظر ساختارهای بدنی و سازو کارهای فیزیولوژیک، روی هم رفته، انسانها به میزان زیادی با هم همانندی دارند.

کم و بیش، همه کارهای انسان، اثرپذیر از فرهنگی است که بدان خوب گرفته است. الگوهای فرهنگی به رفتار انسان ثبات، معنی و جهت می بخشند و هر ملت و گروهی را از دیگر ملتها و گروه ها جدا می سازند.

فرهنگ دارای هدفهای گوناگونی است، رفتار انسان را جهت می دهد، توانا می سازد و نهادهای انسانی نیز در همان جهت پرداخته می شوند.

فرهنگها از یکدیگر جدایند؛ چرا که در راه ها و جهت های گوناگون و در جست و جوی هدفهای جورا جور و ناسان سیر می کنند. از این روی، هدفها و روشهای فرهنگ ویژه ای را نمی توان از دیدگاه هدفها و روشهای فرهنگ دیگر ارزیابی کرد و سنجید. معیار سنجش فرهنگها را نمی شود گستراند و به دیگر جاها سریان داد.<sup>۱۶</sup>

اما به خلاف ناسانیهای فرهنگها، می توان الگوهای رفتاری همانند، میان فرهنگها یافت و پیوند و بستگی فرهنگها را از همان جا آغاز کرد. از این دیدگاه می توان گفت که فرهنگ جهانی و

یکپارچه وجود دارد، اما چنین فرهنگی را باید از راه مطالعه الگوهای تربیتی در همه فرهنگها بررسی کرد؛ چرا که، روح و روان انسانها در شرایط همانند، به گونه ای همانند عمل می کند و جهان روایی فرهنگ را امکان پذیر می سازد، اگر جز این بود دانشهایی همانند روان شناسی، یا جامعه شناسی، یا به هیچ روی شکل نمی گرفتند، یا تنها به ناسانیهای فردی و اجتماعی بسنده

می کردند و از بیان قواعد کلی (استقراری و استنتاجی) باز می ماندند.

دیدگاه الگوهای فرهنگی، بسیاری و گوناگونی فرهنگها را می پذیرد، اما بسیاری وبی شماری فرهنگها را نمی پذیرد، بلکه به قوس فرهنگی باور دارد. (aroculture) هر فرهنگ می تواند بخش معینی از این قوس را در بر گیرد.

شماری از پژوهشگران، از دو الگویی که دو سر قوس فرهنگی هستند، به عنوان فرهنگ آپولونی و فرهنگ دیونوسوسی یاد می کنند از ویژگیهای فرهنگ آپولونی سازگاری، آرامش، همبستگی، ملاحظه کاری، احترام نهادن به دیگران، با ادب و میانه گرای

در بیان، مهرورزیها و احساسهاست. از ویژگیهای فرهنگ دیونوسوسی جاه طلبی، فردگرایی، پرخاشگری، خشونت، شادخواری، پایکوبی، دست افشانی، زیرپانهادن رسوم دیرینه و... است.<sup>۱۷</sup>

شیوه های جوراجور زیستن و اندیشیدن وجود دارد. الگوهای شخصیتی گوناگون داریم. آنچه از فرهنگی به فرهنگی دیگر دگرگونی می یابد، الگوی شخصیت است. توقع نابجایی خواهد بود که از همگان، پیروی از یک الگوی ویژه ای، در هر شرایطی و با هر ویژگی فردی داشت. اندکی بردباری و آسان گیری در زندگی ضروری است.

اما ورود عنصرهای فرهنگی یک ملت به میان ملت دیگر، دلیل بر بیماری «بی هویتی فرهنگی» نیست، بلکه بسا انگیزه و سبب پویایی و توان مندی فرهنگی و معنوی گردد.

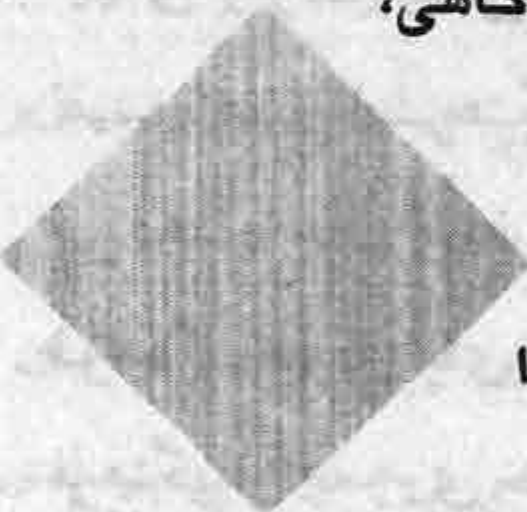
بزرگ ترین سبب و انگیزه پیشرفت فرهنگ یک ملت، آن است که از فرآورده های فرهنگی دیگر ملتها بهره بگیرد، اقتباس کند و از روی خودآگاهی،

آزادانه دست به گزینش بزند.

و برای کامل کردن وجود خود، عنصرهای برگرفته را در

بنای شخصیت خود به کار گیرد و از نظر شکل و جوهر، با

خود سازگار کند.



گوناگونی فرهنگها، مایهٔ اعتلای بشریت است و جهان روایی و یکپارچه سازی و بنای فرهنگی جهانی و فراگیر بودن، به تهی گشتن بشریت و فقر فرهنگی می انجامد.

### پیوستگی فرهنگی، پراکندن فرهنگها

#### و پیوند فرهنگها

توانایی سخن گفتن و نمادسازی و نیروی جداسازی و گستراندن و به همه رسانی، دو نیرویی هستند که انسان می تواند آموخته ها، دانش و هنر و همه دست آورده های خود را به دیگران و نسلهای بعدی برساند و بازتاباند.

اجتماعی شدن، همان فرهنگ پذیری است و نظام آموزشی هر جامعه ای هدفی بالاتر از این ندارد. فردی که دارای فرهنگی است، رفتاری ناسان و جدای از رفتار کسی که به هیچ روی زیر نفوذ هیچ فرهنگی نیست، بروز می دهد. حال اگر فردی به پندار خود به فرهنگ خودی پای بند باشد و در نفوذ فرهنگها را به روی خود ببندد، نه تنها از

وجود فرهنگهای دیگر بی خبر است، بلکه از فرهنگ خودش نیز آگاه نیست. پراکندن و رواج دادن، پیوند و پیوستگی فرهنگی فرآیندی است که به وسیله آن، عنصرهای فرهنگی از یک جامعه، یا فرهنگ، به جامعه یا فرهنگ دیگر جا به جا می شود و اندک اندک جذب فرهنگ اخیر گشته، سبب دگرگونی آن می گردد. راه یابی عنصرهای فرهنگی از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر، یک جریان رویارویی و همیشگی بین فرهنگهاست که می تواند از انگیزه های مهم دگرگونی یک فرهنگ گردد.

در این جا به چند اصل از اصول فرهنگ شناسی اشاره می کنیم:

۱. هیچ فرهنگی در جایگاه ناب قرار نداشته و همواره هویتی یکسان نداشته است و هیچ گاه بدون اثرپذیری از بیرون نبوده است. فرهنگ پذیری (داد و ستد و رد و بدل فرهنگها) پدیده ای است فراگیر، هر چند ریختها، ساختارها و درجه های بسیار گونه گونی به خود می گیرد.

هر فرهنگی که در جایگاه پیوند و پیوستگی قرار گیرد، دستخوش ساخت زدایی و آن گاه ساخت یابی می شود. همه فرهنگها دارای فراگردی یگانه اند:

الف. تشکیل فرهنگ.

ب. ساخت زدایی پیشین.

ج. ساخت یابی نوین.<sup>۱۸</sup>

امروزه هیچ فرهنگ خود بسنده ای نداریم و ادعای وجود داشتن چنین فرهنگی، پذیرفته نیست و ثابت کردن آن ناممکن است. پیوند و پیوستگی فرهنگی، بویژه در شبکه گسترده پیوندها و پیوستگیها و رسانه های گروهی و ترابریها، فزونی گرفته است.

۲. هیچ فرهنگی امروز به تنهایی

توانایی پاسخ گویی به نیازهای مبرم مردم را ندارد. پیدا شدن پرستشها و نیازهای نو انسان عصر انفجار اطلاعات از عهده یک فرهنگ بر نمی آید. و البته این کاستی بر آن فرهنگ نیست؛ چرا که راز پویایی فرهنگها در همین چالشها و تنشهای نو است، از این روی، فرهنگها بر اثر درآمیختن و دادوستد با یکدیگر،

نه تنها هویت خود را پاس داشته، بلکه توانسته اند از جلوه های دیگر فرهنگها نیز، بهره مند شوند.<sup>۱۹</sup>

۳. هیچ فرهنگ و تمدنی نیست که از

فرهنگ و تمدن همسایگان یا دشمنان خود اثر پذیرفته باشد.<sup>۲۰</sup> این جنبه از پیوند فرهنگی را می توان در تاریخ پیوند و بستگیها و یا جنگهای تمدنهای بزرگ، همانند ایران و روم، یونان، چین، هند و افریقا ردیابی کرد.

بر اثر پیوند فرهنگی، فرهنگها، به درجه ها و رتبه های گوناگون، فرهنگهای آمیخته به حساب می آیند، فرهنگهای گوناگون را نمی توان به گونه

مطلق نسبت به هم بیگانه دانست.

پیوند و بستگی فرهنگی در گذشته با امروز، فرقها و ناسانیهای بسیار دارد؛ چرا که پیش از این، تا سده شانزدهم میلادی (رنسانس) پیوند فرهنگها با یکدیگر، بر اساس دو اصل ضروری زیر انجام می گرفت. یعنی:

الف. برابری نیروهای مادی و معنوی

ب. هم سخنی و همگونی بنیادی

نداشته، بدون بدفهمی و دگرگونی  
جوهری، بدون خطر دگرگونی هستی  
معنوی فرهنگ اصیل و بیگانه، ممکن  
است، یا خیر؟

این پرسش، پرسشی است سرنوشت  
ساز و بنیادی برای هر جامعه‌ای که در  
روند فرهنگ دهی و فرهنگ ستانی قرار  
دارد. بویژه آن که در این روند، بیش تر  
بر جلوه‌های صوری و ظاهری فرهنگها  
و تمدن‌ها، توجه می‌شود و کم تر به  
ژرفای فرهنگها و وابستگی آنها به فکر و  
زبان جامعه‌های فرهنگ آفرین، توجه  
می‌گردد.<sup>۲۱</sup>

داد و ستد فرهنگی دارای متغیرها و  
روندهای بسیار است از جمله:  
فرهنگی از نظر ارزشها، ایدئولوژی،  
تکنولوژی و ساختارهای اجتماعی.  
زیرساخت و روساخت فرهنگها،  
هرچه به هم نزدیک تر، داد و ستد دادن و  
ستاندن بیش تر و برعکس.

ب. زمینه‌ها و شدت داد و ستد  
فرهنگی.

باورها. از این روی، ماهیت اصلی فرهنگ  
دگرگونی نمی‌پذیرفت و بیش تر اختلافهای  
آنها، صوری بودند نه ماهوی و جوهری؛  
چرا که نقطه پیوند و مشترک فرهنگها،  
جوهر و محتوای فرهنگ است، و پیوند  
و بستگی آن گاه درست و سالم خواهد  
بود که هم سخنی، و همانندی بین  
فرهنگها باشد، و گرنه، دو یا چند  
فرهنگ به دیده رقیب به یکدیگر نگاه  
کرده، هر یک در صدد نابودی دیگری  
خواهد بود.

اما امروزه، در پیوند و پیوستگی  
فرهنگها، یکی یا هر دو اصل یاد شده  
فراهم نیست، پس نمی‌توان چندان  
امیدی به پویایی و بالندگی و داد و ستد  
فرهنگ داشت.  
اشکال عمده‌ای که در داد و ستد  
فرهنگها در کار است، ویژگی و وابستگی  
از نظر فکر و زبان به جامعه‌های فرهنگ  
آفرین است.

آیا راه یابی و جا به جایی فرهنگ به  
جامعه‌ای که خود در آفرینش آن نقشی



آیا داد و ستدها و دادن‌ها و ستادن‌ها، از روی دشمنی است یا دوستانه. یک یا چند عنصر را در بر می‌گیرد، یا پیوستگی گسترده و ژرف است.

ج. زمینه‌ها در داد و ستد برابر است و یا در حال و جایگاه فرادستی یا فرودستی است، که در هر حالت، شکل ویژه فرهنگ دهی و فرهنگ ستانی رخ می‌نماید.

د. عاملان و دست‌اندرکاران داد و ستد، دادن و ستادن، بازرگانان هستند یا مقام‌های رسمی دولت، مبلغان دینی و ...

ه. جهت جریان فرهنگی، دو سویه است، یا یک سویه. بشکاف علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
بسته به متغیرهای یاد شده، ممکن است چند امر رخ دهد:

۱. جانشینی: عنصر تازه یا دسته‌ای از ویژگی‌های نو سر برآورند و جانشین ویژگی‌های موجود شوند و دارای همان کارکردها باشند.

۲. میرایی: بخشی از فرهنگ ممکن است از بین برود، بدون این که جانشینی

داشته باشد.

۳. افزونی: ویژگی‌های نوعی به یک فرهنگ افزوده می‌شود و سبب برتری آن می‌گردد، بهترین شکل فرهنگ پذیری.

۴. ترکیب: ویژگی‌های دو فرهنگ درهم می‌آمیزند و نظام یا خرده نظام فرهنگی جدیدی پدید می‌آید.

۵. بنیان‌گذارانه: ساختارهای نوی که در هیچ فرهنگی نبوده، پدیدار آفریده می‌شوند، تا بتوانند پاسخ‌گوی نیازهای دگرگون‌شونده باشند.

۶. طردکننده: ایستادگی فرهنگی در برابر دگرگونی‌های در حال پیدایش، پیش می‌آید و فرهنگ خودی به شدت در برابر فرهنگ دیگر ایستادگی می‌کند. در چنین مواردی بازگشت به گذشته تقویت شد و زمینه ساز شورشها و قیامها می‌گردد.

بسته به متغیرهای یاد شده و روندهای فرهنگ پذیری، چند گونه فرهنگ پذیری ممکن است رخ دهد:

۱. جذب: دو فرهنگ در حال داد و ستد و پیوند فرهنگی، به گونه‌ای درهم آمیزند که از هم شناخته‌نگردند و فرهنگ

واحد و جدیدی تشکیل دهند.

۲. پیوستگی: یک فرهنگ استقلال خود را از دست می دهد؛ اما به شکل خرده فرهنگ به زندگی اش ادامه می دهد.

۳. خاموشی: یک فرهنگ ویژگیهای خود را از دست داده، به زندگی اش ادامه نمی دهد و فروکش می کند. مرگ فرهنگها

۴. برابر سازی، تعادل ساختاری درونی یا بیرونی تازه ای به دست می آید، دگرگونی فرهنگی ادامه می یابد؛ اما از سرعت آن کاسته می شود و به گونه ای انتخابی و گزینه ای عمل می کند. ساختارهای جدید به وضع موجود افزوده می شوند، بی آن که ساختارهای پیشین از میان بروند.<sup>۲۲</sup>

باید توجه کرد که فراگرد پیوند فرهنگها، به یک مسأله دامن می زند و آن این که به روند جهانی شدن و جهان روایی فرهنگها و فرهنگ جهانی (دهکده جهانی مک لوهان) شتاب می بخشد.

در این روند، باید به دو اصل توجه

داشت و مبنای کار قرار داد.

۱. از سویی گوناگونی فرهنگها خواسته و خواهشی است که باید مبنای کار قرار گیرد.

۲. از دیگر سو، باید مراقب باشیم که هیچ فرهنگی نتواند و نخواهد خود را در مقام و جایگاهی مطلق قرار دهد.

این دیدگاه را می توان از سه چشم انداز، مورد ارزیابی قرار داد.

الف. از چشم انداز فلسفی: حقیقت، حکمت خالده، خرد جاودان، ویژه هیچ کس نیست و نمی تواند باشد. روح فلسفی هر جا که بخواهد می وزد، فلسفه خاستگاه های بسیار دارد و به زبانهای گوناگون بیان می شود و در سنتهای جورا جور، خانه می گزیند.

ب. از دیدگاه الهیات و کلام جدید، دین جاوید، ویژه هیچ کس نیست. گوناگونی «دین» ها، یاری گر این ادعاست. فرهنگ دینی شرط لازم و بایسته، برای گفت و گوی میان ادیان است.

ج. از نظر سیاسی، حقیقت سیاسی،

در حصار و ویژه هیچ کس نیست، بلکه بر اثر پیوند و پیوستگی فرهنگها، آشکار می شود و در درازای تاریخ، جلوه گری می کند.<sup>۲۳</sup>

«بحران هویت» ممکن است در چنین حالتی رخ دهد. اما ورود عنصرهای فرهنگی یک ملت به میان ملت دیگر، دلیل بر بیماری «بی هویتی فرهنگی» نیست، بلکه بسا انگیزه و سبب پویایی و توان مندی فرهنگی و معنوی گردد.

بزرگ ترین سبب و انگیزه پیشرفت فرهنگ یک ملت، آن است که از فرآورده های فرهنگی دیگر ملتها بهره بگیرد، اقتباس کند و از روی خودآگاهی، آزادانه دست به گزینش بزند. و برای کامل کردن وجود خود، عنصرهای برگرفته را در بنای شخصیت خود به کار گیرد و از نظر شکل و جوهر، با خود سازگار کند.

### جوهر و محور فرهنگها

اگر باور به یگانگی عددی فرهنگها و خرده فرهنگها هم نداشته باشیم؛ اما

نمی توان منکر گونه ای یگانگی نوعی فرهنگها شد؛ چرا که جوهر و محور فرهنگها، همان باورها، آیینها، کیشهای عمومی، عبادتها، ادبهای نمادین مقدس، سنتهای فرقه ای و رویه های پیشینیان است.

بعد عرفانی فرهنگ؛ یعنی هر آنچه مقدس انگاشته شود، مبنای نگرش به جهان، معنای زندگی پیوستگی میان گذشته و آینده، ساختارها و سامانهای ارزشی، رفتارها و نگرشها و ساختارهای اجتماعی را می سازد.

با دیدی ژرف اگر به فرهنگها چگونگی پیدایش و شکل گیری آنها بنگزیم، همه آنها را بر گرد باورهای دینی (چه آسمانی و چه زمینی) می توان دید. محوری که به هر امر فرهنگی دیگر (فرآورده های فرهنگی) جهت می بخشد و غنا می افزاید، همان باورها و اندیشه های دینی است. تا سده هیفده

میلادی فرهنگها، گرچه به ظاهر بسیار می نمودند، اما نزدیک به اتفاق آنها، برگرد باورها و نگرشها و ارزشهای

ماورایی شکل گرفته و به راحتی با یکدیگر، در تمام زمینه های فرهنگی داد و ستد داشتند؛ چرا که:

**نخست آن که:** از برابری قوای معنوی و مادی برخوردار بودند.

**دو دیگر:** اصل هم سخنی و همانندی بنیادی باورها، کم و بیش، میان آنها برقرار بود.

در سده هیفده میلادی، با آغاز اومانیسم (اصالت بشر) و جایگزین «عقل بشری» به جای «وحی الهی» و انسان مداری به جای «خدا محور» و در پی آن، انکار هر مرجعیت متعالی و فوق بشری، پیوند و پیوستگی فرهنگها، به رویارویی و ناسازگاری فرهنگی دگر شد. این دگرگونی فرهنگی، در پی رُنسانس در غرب، رخ داد؛ اما بازتاب این نگرش، جنبش اصلاح دینی در آن سرزمین بود.

سرانجام، در سده هیجده میلادی، فرهنگ دیرینه که برگرد دین می چرخید، واپس رانده شد و فرهنگ نو بر محور انسان به گردش در آمد.

این جا بود که پیوند و پیوستگی فرهنگی به برخورد فرهنگها انجامید و سبب بریدگی فرهنگها شد، نه احیاء و بازآفرینی، به گسست فرهنگی، دگر شد، نه فوران نیروهای زاینده. علت این بود که چرخش پدید آمده در بنیان و جایگزینی عقل به جای وحی و انسان مداری به جای خدا محوری و انکار هر گونه مرجعیت متعالی، جوهر فرهنگ نو غربی را در برابر جوهر فرهنگهای باستانی و اصیل قرار داد.

تا پیش از این چرخش، اگر فرهنگی بر فرهنگ دیگر، چیره می شد، این چیرگی صوری بود، قالب دگر می شد، اما محتوی و بُرد معنوی همچنان زنده بود، اما اکنون، درونمایه و معنی، دگرگونی می یابد و آن گاه صورت دگرگون می شود.

چرایی ناسازگاری و رویارویی فرهنگهای امروزی، نهفته در ناسازگاری جوهری آنهاست. مؤلفه های ناسازگاری را، نه به گونه ای فراگیر، می توان در جدول زیر، نگریست:

ویژگیهای فرهنگ نو استوار بر خردابزاری	ویژگیهای فرهنگ دیرینه و دینی استوار بر «وحی الهی»
<p>تفکر تعقلی، حصولی و تجربی.</p> <p>جلوه‌گری آن تفکر در چیرگی بر طبیعت و انسان. زمان و مکان خالی از هر مضمون، متعالی و مثالی.</p> <p>تسلیم نبودن به تقسیم دو گانه: روح و ماده؛ ظاهر و باطن.</p> <p>جهان تهی از اسطوره. دنیوی شدن روح.</p> <p>زندگی دنیوی، آخرین منزلگه بشر.</p> <p>آزادی مطلق برای هر فرد و گروه.</p> <p>اصالت قدرت.</p> <p>اصالت لذت و سود و بهره‌مندی فردی.</p> <p>هنرهای مبتذل و مصرفی و بازدارنده.</p>	<p>بیش شاعرانه، شهودی، اسطوره‌ای جلوه‌گری آن بیش در کتابهای مقدس و دینی.</p> <p>زمانها و مکانهای کیفی وابسته به حالت‌های جان. با باور به عالم متعالی و مظاهر مثالی، در برابر عالم طبیعت و مظاهر مادی.</p> <p>باور به ارزشهای متافیزیکی و اسطوره‌ای.</p> <p>زندگی این جهانی منزلگهی است و سرای جاوید جای دگر است.</p> <p>زندگی گروهی و جمعی و یکی بودن جمله جانهای مردان خدا.</p> <p>زیستن عیارانه.</p> <p>برتری دیگران بر خود.</p> <p>هنرهای قدسی و معطوف به خاطره‌ازلی.</p>

پی نوشتها:

بین المللی، تهران ۱۳۷۴.

- |   |   |
|---|---|
| ۱۱. فرهنگ شناسی، چنگیز پهلوان / ۱۸.   | ۱. درسهای تاریخ، ویل و آریل دورانت، ترجمه بطحایی و دیهیمی ۲۷۳، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.                  |
| ۱۲. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱ / ۴، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی.                             | ۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، ترجمه شهیدی / ۲۹۸، ۲۹۸، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی.   |
| ۱۳. فرهنگ شناسی / ۱۷۸.  | ۳. سوره ابراهیم، آیه ۴.   |
| ۱۴. مجله فرهنگ، شماره ۲۲ - ۲۳ / ۵۰.   | ۴. سوره روم، آیه ۲۲.  |
| ۱۵. نظریه و فرهنگ / ۱۸ - ۲۰؛ الگوهای فرهنگی، مجله فرهنگی، شماره / ۱۵۹ - ۹ - ۱۸۱.                | ۵. رساله ای در باب انسان، کاسیرر / ۵ - ۶.   |
| ۱۶. مجله فرهنگ، کتاب نهم / ۱۷۲ - ۱۷۳.   | ۶. سوره انعام، آیه ۱۰۸.   |
| ۱۷. فرهنگ شناسی / ۸۴ - ۸۵.  | ۷. سوره طه، آیه ۴۳ - ۴۴.  |
| ۱۸. همان / ۱۲۴.   | ۸. فرهنگ شناسی، چنگیز پهلوان / ۳ - ۴، پیام امروز، تهران ۱۳۷۸.   |
| ۱۹. همان / ۲۲۲.   | ۹. جامعه شناسی و سایل ارتباط جمعی، ژان کازنو، باقر ساروخی، منوچهر زان کازنو، مؤسسه اطلاعات محسنی / ۱۶۱، ۱۹۴، مؤسسه اطلاعات. |
| ۲۰. تاریخ تمدن، ویل و آریل دورانت، ج ۱ / ۳۴۰.   | ۱۰. نظریه و فرهنگ، جهانگیر معینی / ۱۵۲ - ۱۵۳، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی   |
| ۲۱. مجله نامه فرهنگ، مقاله فارابی و تبادل فرهنگیها، فلاطوری، شماره ۱۴ و ۱۵ / ۶۷ - ۷۰، سال ۱۳۷۳. |   |
| ۲۲. فرهنگ شناسی / ۱۰۵ - ۱۰۷.  |   |
| ۲۳. همان / ۵۳۶ - ۵۳۸.   |   |